

فرانوکرایبی^(۱) و جمعیت‌شناسی

دکتر محمد سید میرزایی

یکی از پیشگامان و نام‌آوران علم جمعیت جان گرانت اهل انگلستان است که در قرن هفدهم می‌زیسته است (۱۶۷۴ - ۱۶۲۰). او در سال ۱۶۶۲ کتاب معروفی را منتشر ساخت که به بررسی‌ها و مطالعات مرگ و میر با توجه به جنبه‌های طبیعی و اجتماعی آن می‌پرداخت^(۲). جان گرانت در این اثر به این نکته اشاره کرده است که برخی از محققین و متخصصین، علم جمعیت را که زمان ظهور آن به قرن هفدهم می‌رسد، منحصر به دیدگاه کمی و روشهای آماری تحلیل می‌کردند و ابعاد سیاسی - فلسفی آنرا که روزگاری فیلسوفان شهیری مانند افلاطون و کنفوسیوس محور مطالعات خود قرار داده بودند. در حاشیه مباحث قرار می‌دادند. همچنین به تحقیقات و مطالعات مربوط به پیش‌بینی‌های اقتصادی که دانشمندان فیزیوکرات همچون فرانسوا کنه^(۳) از مشهورترین آنان، توجه چندانی به عمل نمی‌آوردند. فرانسوا کنه در اثر معروف خود تحت عنوان: تابلو اقتصادی که در سال ۱۷۵۸ منتشر ساخت، گفته است که زمین و جمعیت منابع اصلی و اولیه ثروت هستند. به نظر می‌رسد که این محققین اثر و اهمیت نظریات مالتوس را که در کتاب معروف وی تحت عنوان مطالعه روی اصول جمعیت منعکس است، نادیده گرفته باشند. همان‌طور که می‌دانیم، صاحب‌نظر اخیر معتقد بود که رشد جمعیت رکود اقتصادی را به دنبال می‌آورد. هر چند که وی در قسمتهای آخر عمر خود تحت تأثیر تغییرات اجتماعی قرار گرفت و نظریات جدیدی را عنوان کرد. از طرف دیگر این محققین با اینکه از علوم آمار و ریاضی بهره‌ها جستند. اما این حقیقت را نادیده گرفتند که سمت‌دهی سیاستهای عمومی جامعه و برنامه‌های متنوع اجتماعی اشتغالات عمده جمعیت‌شناسان را تشکیل می‌دهد.

1. Postmodernisme.

2. J.Graunt. (1620-1674): *Observation Naturelles E T Politiques SURLES Bulletins DE LA Mortalite.*

3. F. Quesn A Y. (1694-1774). *Tableau Economiques.* (1758) France.

به‌علاوه، افزایش و توسعه مؤسسات ملی در کشورهای مختلف که عهده‌دار سرشماریها و جمع‌آوری آمار و اطلاعات جمعیتی هستند، گروههای مطالعات جمعیت‌شناسی در دانشگاه‌ها، سازمانهای بین‌المللی که از زمان پیدایش سازمان ملل، بوجود آمده‌اند، بانک جهانی، تعداد قابل توجه و فزاینده بنیادها و مؤسسات غیردولتی همه اینها بر اهمیت تحقیقات جمعیت‌شناختی افزودند و ضرورت درک این حقیقت را که مطالعات جمعیت‌شناختی نه فقط جنبه آماری بلکه جنبه‌های دیگر را نیز دارد یادآورد شده و می‌شوند. منظور از جنبه‌های دیگر، پرداختن به رویدادهای اجتماعی با تکیه بر ویژگیهای جمعیت‌شناختی و تحولات جمعیتی و سرانجام ارایه پیشنهادهای عملی است.

از همه مهمتر آنکه در خلال دهه‌های اخیر جمعیت‌شناسی در کشورهای جهان سوم، به‌سرعت با فرایند توسعه گره خورده و حتی به یک مسأله تعیین‌کننده مبدل شده است. تا آنجا که وقتی کنفرانس جهانی جمعیت در سال ۱۹۸۴ در مکزیکو برگزار گردید به این نکته تأکید شد که اگر قرار بر این باشد همه واقع‌گرا باشیم باید بدانیم که سیاستها، طرحها و برنامه‌های توسعه باید ارتباط ناگسستنی جمعیت، منابع، آمایش سرزمین و توسعه را در متن کار خود قرار دهند.

شاید این تصور پیش بیاید که از قبل چنین ارتباط مستقیم و بی‌واسطه میان جمعیت و توسعه، نقطه نظرات فرانوگرایی روی تحقیقات جمعیت‌شناختی سایه افکنده و آنها را تحت تأثیر قرار داده باشد ولی چنین چیزی از لحاظ علمی قابل قبول نیست. آنچه که در مورد فرانوگرایی باید گفته شود اینست که فرانوگرایی مترادف با مفاهیم سیاسی نیست بلکه یک وجه نظر خاصی از نگرش انسان است به جهان خارج و محیط خود. به‌علاوه روابط میان موضوعات و روشها، یا میان تئوری و عمل موضوع اصلی و اشتغالات فکری اساسی برای دانشمندان فرانوگرا که از آن به عنوان سیستم، تئوری، دکترین تعبیر می‌شود، نیست، بلکه منظور از فرانوگرایی یک مقطع تاریخی است که می‌کوشد ممیزه‌های دنیای معاصر را نشان دهد.

در ورای مباحثات داغ ایدئولوژیکی که میان موافقان فرانوگرایی در اطراف ریشه‌ها، ماهیت و ابعاد موضوع جریان داشته، باید پذیرفت که همین امر خود خطوط و برجستگی‌های مهم دنیای حاضر را تشکیل می‌دهد چنانکه برخی از صاحب‌نظران همچون استون بست و داگلاس کلیندر^(۱) نیز به این موضوع اشاره می‌کنند و اضافه می‌کنند که اگر فرانوگرایی معرف یک واقعیت قابل تشخیص و تطبیق به

1. Steven Best & Douglas Kellindler: *Pastmodern Theory, Critical Interrogations*.
Newyork, The Guilford Press. 1991.

جریانهای فکری گوناگون نیست، با این حال یک حالت فکری و روحی را نشان می‌دهد که مافوق بسیاری از اصول و روشها است.

به نظر برخی صاحب‌نظران، فرانگرایي یک جریان فکری است که قبل از هر چیز در هنر معماری بوجود آمد و هدف آن مقابله با یک نوع پیش‌آهنگی و بدعت‌گذاری بود. و برای عده دیگر از صاحب‌نظران، این جریان منطبق با سمت‌دهی ذائقه‌ها و سلیقه‌ها در آخرین ربع قرن بیستم است که وجه امتیاز آن وجود نوعی آزادی صوری، میل به انتخاب براساس همان نوع آزادی است.

اما باید اذعان کرد که این جریان فکری عمق بیشتری یافته و از یک جهت به مطالعات جمعیتی و پیش‌بینی‌های آن راه یافته و این مسأله خاصه مورد توجه پرفسور لویی سابورن^(۱) که از شخصیت‌های علمی برجسته دانشگاه کبک است، قرار گرفته است.

لویی سابورن ابتدا به اصول، مشخصه‌ها و ابعاد بین‌المللی فرانگرایي پرداخته، سپس، آنرا در تحلیل جمعیت‌شناختی معاصر مورد توجه قرار داده است. وی این موضوع را از دو جهت بررسی کرده است: اول، از نظر روش‌شناسی که ناظر بر انتخاب مقیاس مطالعه در سطح خرد و کلان است. دوم، در زمینه توسعه بویژه حول مسائلی که به تغییرات اجتماعی - اقتصادی، سیاسی - قومی مربوط است که این

۱. *L. Sabourn* پرفسور لویی سابورن مسؤولیت‌های فراوان و متنوع داشته، از جمله از سال ۱۹۸۳ رییس گروه مطالعات، تحقیقات و آموزشهای بین‌المللی بوده. وی بین سالهای ۸۲-۱۹۷۷ ریاست مرکز توسعه (O.C.D.E.) پاریس را برعهده داشته، بنیان‌گذار مؤسسه همکاریهای بین‌المللی و توسعه در دانشگاه اوتاوا، رییس دانشکده علوم اجتماعی بین سالهای ۶۷-۱۹۶۵، مسؤول راه‌اندازی برنامه‌های آموزش تحقیقات در بسیاری از کشورهای جهان سوم، استاد مدعو در دانشگاه‌های خارج از کانادا از جمله پاریس، سربن، نورث وسترن شیکاگو، مشاور مؤسسات بین‌المللی در دانشگاههای آکسفورد، نوتردام و استنفورد، بنیان‌گذار شورای ارتباطات بین‌المللی مونترآل، رییس مجمع حقوق بین‌الملل اقتصادی و مؤلف آثار علمی فراوان از جمله: عشق هستی، آرزوی داشتن که در این کتاب وی اصول "تعمق" را مورد مطالعه قرار داده است و این کتاب مورد علاقه بسیار در محافل بین‌المللی شده است.

وی تحصیلات خود را در علوم سیاسی و حقوق دانشگاه اوتاوا، ادبیات دانشگاه سربن، روابط بین‌الملل مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس به‌پایان رسانده و درجه دکتری خود را در روابط بین‌الملل دانشگاه کولومبیا نیویورک به‌دست آورده است.

مسائل در برابر جمعیت‌شناس‌ها و سایر محققینی که وجه همتشان مطالعه علمی جمعیت جهان است. قرار دارند. وی سپس به بحثها و تبادل نظرهای عصر معاصر که ورای تضادهای ظاهری به‌سوی یک همفکری. نسبت به تحقیقات جدید که به درون و اعماق جمعیت‌ها و جوامع انسانی در دوران چهارم اقتصادی سمت‌گیری می‌کند. توجه دارد.

فرانوگرایی: ریشه‌ها، مشخصه‌ها و ابعاد آن

فرانوگرایی به معنی فلسفی آن تقریباً از سی سال پیش توسط متخصصین علوم انسانی بویژه آنان که در فلسفه. جامعه‌شناسی و ادبیات صاحب نام بودند مانند میشل فوکو^(۱). بارتز^(۲). دریدا^(۳). فرانسوا لیونار^(۴). ژیل ولز. کاتاری و بالاخره بودریا. به کار برده شد. در وهله اول آنچه از فرانوگرایی مراد می‌شد. عبارت بود از نوعی طرز تفکر. تلقی نظام‌یافته از امور. و بالاخره یک نظریه پایه‌ای که در اواخر دهه شصت در فرانسه بنیان‌گذاری شد. سپس به امریکا تسری پیدا کرد و مورد بحث‌های فراوان بین طرفداران آن قرار گرفت و سرانجام به دنیای هنرها و حرکت‌های اجتماعی زنان که اصلاحاً (Feministe) گفته می‌شود. گسترش یافت و امروزه تقریباً تمامی علوم انسانی را مستولی شده است. بنا به عقیده برخی از متفکرین. بحث اصلی نه تنها بر محور مخالفت با آگزیستانسیالیزم ژان پل سارتر. متفکر و فیلسوف معروف فرانسوی می‌چرخید. بلکه به‌نحوی مقابله با ساخت‌گرایی کلود لوی اشتراوس بود که نظریات او در کتاب: ساخت ابتدایی خویشاوندی منعکس است. لویی سابورن اضافه می‌کند که فرانوگرایی مرحله‌ای است که به‌سرعت و با قدرت از نوگرایی یا مدرنیسم فاصله می‌گیرد و نه تنها دارای ابعاد و جنبه‌های تاریخی است. بلکه بویژه بُعد فکری نیز دارد. به‌همین دلیل است که جمعیت‌شناسی همانند سایر علوم انسانی از این جریان فکری مصون و برکنار نیست. در واقع فرانوگرایی به موازات آنکه در فلسفه و هنر مطرح بود. در اواخر قرن ۱۹ بحث زمان شد و بدین ترتیب با الهام از افکار فردریک نیچه فیلسوف

1. M. Foucault: *L'archéologie Du Savoir*. Paris Calli Tard. 1969. *Les mots et les Choses*. Paris Gulliardl. 1971. *La Volonte Dusavoir*. Gillmond 1976.
2. Barthes. *Mythologie*. Paris. Seuil. 1961, *Critique et Verite*. Seuil. 1966.
3. Taril Mat: *Feminism, Postmodernism and Style. Recent Feminist Criticism in the United States*. *Cultural Critique*. Spring 1988.
4. C. L. Strauss: *Structure Elementaire de laparente*, Paris. Plon. 1949.

معروف آلمانی، ردولف پانونیتز^(۱) برای اولین بار در سال ۱۹۱۷ مفهوم انسان فرانوگرا را مطرح ساخت که با استناد به روحیه نخبه‌گرایی، نظامی‌گری و ناسیونالیستی تصویری از یک انسان جدید را ترسیم می‌کرد. و این همان بود که خط‌مشی اصلی نازیسم با مشخصه‌های خاص خود را تشکیل می‌داد ولی این امر نباید دلیلی و موجبی برای خلط مفهوم یا آنچه که از فرانکوگرایی معاصر مراد می‌شود، باشد؟ برای توضیح مطلب باید اشاره به این نکته شود که مورخین به سهم خود از جمله سامرویل^(۲) با الهام از آرنولد توین‌بی و چندی بعد خود توین‌بی مفهوم نوگرایی را بکار بردند. بنا به نظر اینان، تاریخ جهان به چهار دوره بزرگ تقسیم می‌شود:

دوران ماقبل قرون وسطی یعنی	۱۰۷۵ - ۶۷۵
دوران قرون وسطی یعنی	۱۴۷۵ - ۱۰۷۵
دوران نوگرایی یعنی	۱۸۷۵ - ۱۴۷۵
دوران فرانکوگرایی یعنی	۱۸۷۵ به این سو

به نظر توین‌بی، دوران اخیر با پایان گرفتن عصر خردگرایی و روشنفکری و آغاز دوران برخورد با انسان‌گرایی یا (*Humanism*) مشخص می‌شود. طبیعتاً چنین تقسیم‌بندی تاریخی یک نوع تقسیم‌بندی غربی است و با واقعیات تاریخی افریقا، امریکای لاتین بویژه چین در آسیا، چندان انطباقی ندارد. ولی به هر حال آنچه مهم است این است که طرفداران فرانکوگرایی پیوسته در برابر سؤالاتی قرار می‌گیرند. انسان‌شناس امریکایی به نام برنارد روزنبرگ^(۳) در سال ۱۹۵۷ در اثر معروف خود تحت عنوان فرهنگ عامه یا فرهنگ توده^(۴) این مفهوم را به کار برده و هدف وی این بوده که ویژگی‌های فرهنگ جدید و یا جامعه توده‌وار را ترسیم کند. در همان سال اقتصاددان دیگری، اثری را تحت عنوان: نگاهی به جهان فرانوگرایی جدید منتشر ساخت. وی در این اثر خاطر نشان می‌کند که در چنین جامعه‌ای توقع اینست که ما شاهد پایان یافتن فقر، جهل و بی‌سوادی و افول دولتهای خودکامه، پایان آیدئولوژی و بالاخره فرایند جهانی تجدد باشیم^(۵).

به نظر می‌رسد در قرن بیستم آثار فراوانی در زمینه بحث مطروحه منتشر شده و می‌شود. چنانکه از پانزده سال پیش به این طرف تقریباً هر ماه یک اثر که بعد یا ابعادی از جامعه فرانوگرا را مورد بحث قرار داده باشد، به چاپ می‌رسد و انتشار می‌یابد. یکی از آنها که بحث برانگیز بوده اثری است از فرانسیس

1. R. Panwitz.

2. Samerwell.

3. B. Rosenberg.

4. Mass Culture.

5. H. Business: Past Capitalist Society. Newyork. 1993.

فوکویاما تحت عنوان «پایان تاریخ و انسان»^(۱). چنین اتفاقی از این دست، می‌توان گفت یک امر طبیعی است و جای شگفتی هم ندارد، چنانکه تاریخ بشریت از این شواهد بسیار دارد. سؤال مهم اینست که اوضاع امروز چگونه است؟

درمقابل این سؤال، سابورن (پیشین) معتقد است که از یکی دو نسل به این طرف، جهان به سرعت ولی با درجات متفاوت از لحاظ منطقه جغرافیایی، وارد یک عصر جدید می‌شود که مشخصه و ممیزه آن از یک سو افزایش عده دولتها و کشورها (منظور کشورهایی که به استقلال می‌رسند)، سازمانهای بین‌المللی که نمره رشد دموکراسی، به نتیجه رسیدن جنبشهای ملی، تحقق حقوق جمعیتها و انسانها است. و از سوی دیگر ظهور یک حرکت وحدت‌گرا، وابستگی‌های متقابل، مبادلات علمی و تکنولوژیکی، ارتباطات وسیع و عمیق، بهره‌گیری فراوان از کامپیوتر، و در یک کلمه بوجود آمدن یک دنیای کوچک که اجزای آن کاملاً بهم پیوسته و وابسته است، خلاصه می‌شود و اضافه می‌کند که این تحولات چند جانبه و در عین حال متفاوت، از لحاظ اهمیت به همان اندازه است که بشریت از دوران قرون وسطی به رنسانس پیموده است. و در این سالهای اخیر، آهنگ این تحولات و تغییرات و تأثیر آنها، نه تنها در کشورهای صنعتی بلکه در تمام جهان سریع بوده است.

ولی باید به این نکته توجه کرد که تفکر نوگرایی بر بستر مقاطع و حوادث تاریخی بنا نشده است و یا حتی براساس نقد و تجزیه و تحلیل آنچه که از تحول صنعتی یا علمی به دست آمده حاصل نشده، بلکه باید گفت فرانوگرایی قبل از هر بیان دیگری، یک حالت روحی و دفاعی، یک بینش، یک حرکت فکری، یک نظریه است که اصول اساسی تجدد یا مدرنیسم را به محک نقد می‌زند و بدین ترتیب منظور از فرانوگرایی، وجود یک شناخت عمومی و بالاخره تقدم و برتری عقل و خرد و انسانیت است.

بسیاری از طرفداران فرانوگرایی نسبت به پدیده‌های گوناگون که نتایج آن ظهور جامعه صنعتی، سرمایه‌داری، بازار بوده و سرانجام منتج به برتری غرب چه در زمینه مادی و چه فکری شده، نظر نقادی شبه مارکسیستی دارند. ولی باز قضیه به اینجا ختم نمی‌شود و پایه و اساس وجودی مکتب فرانوگرایی را تبیین نمی‌کند، بلکه اساس نظر آنان بر بازنگری و بحث روی عقل انسانی، انسانیت و بالاخره نوعی تعادل فکری عمومی است. در یک جمله، فرانوگرایی یک اعتراض در مقابل عادی‌جلوه‌دادن نوشتارها و گفتارهای علمی در جهان است. در واقع دکارت وقتی از محدوده ریاضیات عددی خارج شد، وسعت دید وی به ریاضیات عمومی که همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌داد، و دربر می‌گرفت، گسترش پیدا کرد!

ریاضیات عمومی دکارتی عمده‌ترین رکن کاربرد متد دکارتی است که بنا به نظر پیردوکاس^(۱) آیینۀ تمام‌نمای عقل و خرد است. بر پایه این روش می‌توان گفت که انسان می‌تواند واقعیتی را که نتیجه واقعیت دیگر بوده و به آن وابسته است، درک کند و درست از همین جاست که دو مفهوم مطلق و نسبییت قابل فهم هستند.

طرفداران فرانکوگرایی این دیدگاه را که طرز تفکر غرب درصدد آن بوده که بعد از سه فیلسوف بزرگ یونان یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو، یک فکر جمع‌گرا، الهی (منظور مسیحیت کلیسا) علمی و اقتصادی را بشناساند، به کار می‌زنند. به نظر آنان، وجهه همت بشر تدوین حقایق به دست آمده درخصوص وجود، عقل، تمدن، فرهنگ، عدالت، زیباشناسی، ثروت و بالاخره آنچه که به‌عنوان حقیقت و پیشرفت تعبیر می‌شود، بوده است. بنا به شهادت تاریخ، اشتباهات فراوانی، تحت لوای ارزشهای غربی، از زمان استعمار تا دورانی که ویژگی آن تضییع حقوق زنان است، رخ داده است.

بنابر این به نظر می‌رسد تخریب این سیستم ارزشها و تفکرات اجتناب‌ناپذیر باشد، و باید چنین نگرش تک‌بعدی مورد جرح و تعدیل قرار گیرد. لذا می‌توان گفت تخریب و تجدید بنای فکری، پرده از روی حقایق مخفی شده کشیدن، بنیانها و اهداف فرانکوگرایی را تشکیل می‌دهد و بنابراین تحقیق در شناخت، اساساً باید به پدیده‌های خاص رو کند و تمامی تلاشهایی که در تحقیق و تفحص تفهیمی صورت می‌گیرد باید چنین تفسیر شود که در پی یافتن روابط قدرت و بحث درباره خشونت و انقیاد است^(۲). در اینجا باید اشاره کرد که اگر فرانکوگرایی زیربناهای خود را هنگامی تقویت کرده که تحقیقات نظام‌دار، تجربی و آماری توأم با بکارگیری کامپیوتر، سیطره خود را به زمینه‌های تحقیقاتی علوم اجتماعی گسترش داده، جای شگفتی نیست.

این امر یک عکس‌العمل تقریباً طبیعی و خودجوش است. مع‌هذا خطر شکل دیگری از تعبیرهای غلط، ابهام در مفاهیم، امکان بروز تقابل فکری و بوجود آمدن دیدگاه‌های جدیدی را که در برابر تجربه علمی ایستادگی کنند، از میان نرفته و تا حدی هم چنین چیزی اتفاق افتاده است^(۳). به نظر پروفوسور لویی

1. P. Ducasse: *Les Grandes Philosophies*. Paris. P. U. F. 1952.

2. Thab Hassan: *The Post Modern Turn, Essays On Postmodern Theory And Culture* Columbus, Ohio State University Press. 1987.

3. Bertrand Badie, Ma. ie-elaude Smonta: *le Retoutnement Du Monde, Sociologie De La Science Internationale*. Paris. Presses De La Fondation National Des Sciences

ساربون، اگر مطالعات و تحقیقات سیستمیک در علوم انسانی ضروری است و اگر این تحقیقات به درک و فهم مسایل اجتماعی، کمک می‌کند، مع هذا، محدودیت‌های جدی نیز وجود دارد، تئوریه‌ها و نظریه‌ها نیز پدیده‌های اجتماعی بسیاری را مطرح و تبیین می‌کنند، ولی یقیناً همیشه به گونه‌ای که علوم محض نسبت به تحول پدیده‌ها نظر دارد، نمی‌شود. خاطر نشان کنیم که در جمعیت‌شناسی تحول و دگرگونی‌ها فراوان و قابل توجه‌اند.

بنابر این به نظر می‌رسد، فرانوگرایی، با توجه به جریانهای فکری له و علیه آن، بحث و مباحثات روی تحولات جمعیت‌شناسی بویژه تحولاتی را که به حجم و افزایش جمعیت، مهاجرت‌ها، سازگاری فرهنگی، فقر فرهنگی، مربوط می‌شود تشدید می‌کند، بی‌آنکه نسبت به مسایل حادی که غالباً جمعیت‌های روستایی و شهری را به‌نجوی تحت تأثیر قرار می‌دهد، بی‌توجه باشد. ناگفته نماند که نظرات طرفداران فرانوگرایی ربطی به تجزیه و شکافتن این معضلات ندارد بلکه بحث بر سر شیوه مطالعه مسایل و تجزیه و تحلیل آنهاست.

در مقیاس بین‌المللی نیز وضع چنین است، یعنی باید جایگاه و حدود تأثیر فرانوگرایی مورد توجه قرار گیرد. در واقع باید گفت اگر فرانوگرایی حاصل یک تفکر غربی است، ولی غالباً کشورهای درحال توسعه هستند که با تقدم عمل بر تئوری، فرانوگرایی را در سیستم‌های سیاسی اقتصادی بین‌المللی به‌روز یا به‌هنگام می‌بینند. ابتدا در سال ۱۹۵۵، به‌هنگام کنفرانس معروف باندونگ، وقتی که در مقام معترض نسبت به سرمایه‌داری (جهان اول) و مارکسیزم حکومت‌های کمونیستی (جهان دوم) قرار گرفتند از موضع خنثی و در عین حال مثبت مجموعه کشورهای (جهان سوم) ارزیابی کردند^(۱). سپس کشورهای جهان سوم از سال ۱۹۷۴ در این جهت تلاش کردند که نظم اقتصادی جهانی را که در سال ۱۹۴۴ در برتون وودز^(۲) و در سال ۱۹۴۷ در هاوانا پایه‌ریزی شد و اساساً متکی به نهادهای بزرگ مالی، اقتصادی و بازرگانی چون بانک جهانی و گات بود، برهم زنند. بسیاری از کشورهای درحال توسعه که استقلال سیاسی را هم به‌دست آورده‌اند، در این کنفرانسها ضمن اینکه صحبت از شکل‌گیری یک نظم جدید اقتصاد جهانی می‌کردند، در پی آن بودند که نه تنها در این نهادها جایگاه مهمی را کسب کنند و از منابع

Politiques 1992.

1. L. Sabourin; *International Economic Development, Theories, Methodes And Prospects In R. St. John Mcdonald. International Welfare. Law. The Hague. Sijthoff.* 1978.
2. Bretton Woods.

خود دفاع کنند، بلکه سعی می‌کردند صلاحیت‌ها و قابلیت‌های خود را نیز محک بزنند^(۱) و این چیزی بود که از فکر فرانوگرایی، نشأت گرفته بود. و بالاخره سومین نکته اینکه اگر سال ۱۹۹۲ این ویژگی را داشت که کنفرانس ریو روی عمران یا آمایش سرزمین در آن سال برگزار شد، ولی سال ۱۹۹۳ خصوصیت دیگری داشت و آن اینکه کنفرانس بین‌المللی وین روی موضوع حقوق بشر در ژوئن همان سال برگزار شد که متعاقب آن کنفرانس جمعیت در قاهره در سال ۱۹۹۴ به‌راه افتاد. در این کنفرانس اخیر برخی از کشورها بویژه: چین، ایران و مالزی موقعیت را مناسب دیدند تا نسبت به این زاویه دید از حقوق بشر اعتراض و انتقاد کنند، زیرا که معتقد بودند چنین برداشتی از حقوق بشر منجر به برتری‌طلبی فرهنگی خواهد شد. با این حال در اختتامیه کنفرانس وین، به این نکته اشاره شد که حقوق بشر یک امر جهانی است که در عین حال دارای همبستگی‌ها و ارتباطات بین حقوق ملتهاست. این موضوع صحت دارد که اهمیت ویژگی‌های ملی، منطقه‌ای، تاریخی، فرهنگی و دینی را نمی‌توان نادیده گرفت، ولی آنچه مهمتر است، اینست که دولت‌ها قطع نظر از سیستم‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی‌شان، وظیفه دارند، تمامی حقوق افراد و آزادی‌های اساسی آنان را تأمین و ابقا کنند. در اینجا به یک نکته باید اشاره کرد و آن اینکه مفاهیمی از قبیل تفکیک به اجزا^(۲)، گسست^(۳) جایگاه خاص خود را به دلایل گوناگون پیدا نکرده درحالی که بنا به علل سیاسی و اقتصادی تئوری اختلاف‌پذیری^(۴) که کشورها را برحسب سطح رشد اقتصادی، طبقه‌بندی می‌کند مانند: کشورهای صنعتی، کشورهای غیرصنعتی، کشورهای حد وسط از نظر سطح اقتصادی، کشورهای تولیدکننده نفت که دارای مازاد تجاری‌اند و بالاخره کشورهای بسیار فقیر، جا افتاده است^(۵). ملاحظه می‌شود که مفاهیم نزدیک به هم، برحسب اینکه توسط اقتصاددانان بانک جهانی و یا طرفداران فرانوگرایی در مفهوم فلسفی آن معنی شود، با هم اختلاف پیدا می‌کند. بر این اساس تحلیل آنان از مسایل و معضلات ملی و بین‌المللی نیز اختلاف پیدا می‌کند و این اختلاف نظر احتمالاً در سنوات آینده تشدید نیز خواهد شد.

در واقع تقابل میان کلی‌سازی اقتصادی و عادی‌سازی روابط تکنولوژیکی از یکسو، و تقویت آنچه که

1. Guydi Meo *Les Pays Dutiers Mondes*. Paris. Sitey. 1985.

2. *Deconstruction*. 3. *Dissociation*.

4. *Banque Mondiale. Ropport Sur Le Development Dansle Monde*. Washington. 1992.

5. *Jean-yves Carfantan. Le Crand Desordre Du Monde Paris. Seuil. 1993*.

به ویژگی‌های منطقه‌ای تکیه دارد. از سوی دیگر، مختص کشورهای جهان سوم نیست، بلکه چنین چیزی در اروپای شرقی، اروپای غربی، بویژه در داخل جامعه اقتصادی اروپا که هنوز در نزدیک‌کردن ملتهای مختلف اروپایی مخصوصاً دانمارکی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، در چارچوب پیمان "ماستریخت" با مشکلاتی دست به گریبان است. به چشم می‌خورد. حتی این جریانات در نقاط دیگر دنیا از جمله در کانادا، کبک با سایر مناطق جهان، که هزاران قوم، نژاد و فرهنگ متنوع را دارد و همگی بر تثبیت و معرفی هویت‌های فرهنگی خود اصرار می‌کنند و در پی آنند که از مزیت‌های اقتصادی بین‌المللی نیز بی‌بهره نباشند، وجود دارد^(۸).

حال جای این سؤال خالی است که آیا فرانوگرایی، وجه نظرها و تحلیلهای کلی‌نگری جمعیت جهانی و حتی در مقیاس کشورهای بزرگ را، به سمت تحلیلهای موارد ویژه قومی یا منطقه‌ای سوق خواهد داد؟ به نظر می‌رسد اگر یک جریان فکری موافق فرانوگرایی وجود داشته باشد، اهمیت آن کمتر از این خواهد بود که یک مطالعه علمی کلی‌نگر و جامع‌گرا در مسأله جمعیت، کنار گذاشته شود.

در کنگره بین‌المللی مطالعه علمی جمعیت که در سال ۱۹۹۳ در کانادا برگزار شد، تنوع مطالعات و روشهای تحلیل که در جریان این کنگره ارایه شدند، نشان داد که نه تنها در جمعیت‌شناسی، بلکه در سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، تئوریه‌ها و نظریه‌های تفهیمی که قابلیت انطباق عمومی داشته باشند وجود ندارد و این چیزی است که از برخی جهات وجود نظرات فرانوگرایی را موجه می‌سازد. ولی این نیز باید اضافه شود که اینجا هم باید رعایت احتیاط را کرد.

در حقیقت، در ورای مطالعات و تحقیقات انتزاعی و مجرد، متنوع و غالباً متضاد هم برخی واقعیت‌های جمعیت‌شناختی حیاتی اجتناب‌ناپذیر، جلوه می‌کنند. مثلاً در ژوئیه ۱۹۸۷، سازمان ملل رسماً خبر از بوجود آمدن یک یوگسلاوی جوان، داده بود. برحسب اسناد موجود، جمعیت این کره خاکی در دو هزار و پانصد سال پیش، مجموعاً در حدود دویست میلیون نفر برآورد شده است. حال با ملاحظه وضع موجود، کسی منکر شتاب بالای رشد جمعیت جهانی خصوصاً طی شصت سال اخیر، نمی‌تواند باشد^(۹).

1. Louis Sabourin; *Passion D Etre, Desir D Avoir; Le Dilemne Quebec - Canada, Dansun Univers En Mutation Montreal, Boreal, 1992.*
2. *World Population Projections 1992.* 3. *The Johns Hopkins University Press Baltimore. 1992.*

در همین راستا، طبیعت رشد مضاعف جمعیت کشورهای جهان سوم^(۱) و رشد صفر یا خیلی پایین در کشورهای صنعتی نیز برای همگان روشن است. و اینها واقعیت‌هایی هستند که نه آمارشناسان و نه طرفداران فرانوکرای، منکر آن نیستند. حال، آنچه که منشاء اختلاف است نحوه نگرش به مسایل جمعیتی، علل و عوامل آنها، نتایج مترتب بر متغیرهای جمعیت و بویژه انتخاب سیاستهای ملی و بین‌المللی است که در این زمینه‌ها اعمال می‌شود. و همین انتخاب سبب پیدایش دیدگاههای مختلف بین جمعیت‌شناسان و محققان جمعیتی در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود.

فرانوکرای و انتخاب روشها

می‌توان گفت تحولات سریع جمعیت جهانی منحصراً به علت رشد تحقیقات روی طرحها و سیاستها نیست و یا این موضوع دلیل بر این نیست که مباحثات بین نهادهای رسمی یا گروه‌ها و انجمنهای غیردولتی و فراملی که به مسأله جمعیت، حقوق بشر، بهداشت، محیط زیست و توسعه اشتغال دارند، قوت می‌گیرد. به علاوه، این بحثها میان کسانی که غالباً مسایل بین‌المللی و تحقیق در کلان اقتصادی را در برنامه کار خود دارند یا آنان که تفکر فرانوکرا دارند و اغلب مسایل خرد را مورد توجه قرار می‌دهند، یکی دو نسل پیش نیست که جریان پیدا کرده است. تحولات جمعیت جهانی قدمت و سابقه زیادی دارد و لذا مسایل ناشی از آن به موازات افزایش تعداد جمعیت‌شناسان و دیگر انجمنها یا گروه‌های ذی‌نفع، رو به افزایش می‌گذارد و بنابر این، منشأ پیدایش داعیه‌های گوناگونی می‌شود.

برخی از این داعیه‌ها به نظر سابورن یا جنبه روش‌شناسی دارد یا به امر توسعه ارتباط پیدا می‌کند. از نقطه نظر روش‌شناسی، فرانوکرای به وجوه دو گانه تحقیقات که عبارت باشد از وجه عام و وجه خاص، توجه دارد.

الف. تحقیقات در وجه عام:

دیدگاههای کلان و تجزیه و تحلیل‌هایی که در مسایل جهانی صورت می‌گیرد، از چند دهه پیش به این طرف جاذبه بیشتری پیدا کرده است و این، نه فقط به دلیل افزایش و تشدید حرکت‌هایی که به سمت بین‌المللی شدن امور جریان پیدا می‌کند، بلکه بویژه، به این دلیل است که نهادهای بین‌المللی، کنفرانسهای

1. *The Demographic explosion In Paul Kennedy, Preparing For The Twenty-first Country. New-york. Random House 1993.*

جهانی، در زمینه‌های مختلف نتایج فراوانی به دست می‌آورند، از جمله اینکه در محافل علمی و در جاهایی که از لحاظ سیاسی، آلودگی سیاسی به سراغ آنها نرفته، مسایل طوری تعبیر و تفسیر می‌شوند که گویی رکود و عقب‌ماندگی باعث افزایش تصاعدی جمعیت جهان سوم شده است. اگر دقیق شویم، باید بگوییم: که چنین تحولی از نتایج رشد جمعیت جهانی است و وقتی به آهنگ رشد آن نگاه می‌کنیم می‌بینیم میلیونها سال طول کشیده تا جمعیت دنیا در سال ۱۸۰۰ به یک میلیارد برسد. در حالی که بعد از یکصد و سی سال یعنی در سال ۱۹۳۰، این رقم به دو میلیارد رسید و برای اینکه این رقم به سه میلیارد برسد کافی بود سی سال دیگر سپری شود، برای رسیدن به رقم چهار میلیارد ۱۵ سال، و در مرز پنج میلیارد، دوازده سال را که به سال ۱۹۸۷ منتهی شده است، پشت سر گذاشته‌ایم. در این زمینه، تمامی تحقیقات بانک جهانی و دیگر سازمانهای بین‌المللی که به مسأله جمعیت اشتغال دارند^(۱)، برآورد می‌کنند که شاید در کمتر از یک دهه، یعنی در حول و حوش سال ۱۹۹۸ شش میلیارد و در ۲۰۰۸، هفت میلیارد و بالاخره در ۲۰۱۹، هشت میلیارد انسان روی کره خاکی زندگی خواهند کرد و این نشان می‌دهد که چنین تحولات عظیم در کمتر از ۳۰ سال صورت گرفته است و این افزایش تصاعدی جمعیت تقریباً می‌توان گفت، در کشورهای در حال توسعه صورت خواهد گرفت.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در چند سال آینده ۸۰ درصد جمعیت سیاره در کشورهای در حال توسعه خواهند بود که متأسفانه می‌توان گفت وضعیتی شبه فاجعه را به وجود خواهد آورد. از این بابت، اگر بخواهیم یک دیدگاه واقع‌گرا داشته باشیم این است که یک ساز و کار (مکانیزم) جدیدی را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، مالی، باید به وجود آوریم تا به مدد آن به توزیع مناسب‌تر ثروتها و کالاها، خدمات، به کاهش عدم تعادل ساختاری در مقیاس جهانی، نه تنها از جهت اقتصادی بلکه، از جهات دیگر، از جمله: آموزشی، تغذیه، بهداشت، محیط زیست و بالاخره آزادیهای سیاسی بیانجامد. چنین چیزی ایجاب می‌کند که متخصصان بسیاری در رشته‌های مختلف از جمله جمعیت‌شناسان، هماهنگ و همسو، به سمت استقرار یک نظام جدید مدیریت و همکاریهای متقابل قدم بردارند و همت گمارند. اگر چه مذاکرات شمال - جنوب پس از برگزاری کنفرانس بخارست در سال ۱۹۷۴ با شکست روبرو شد و تردیدهایی در اعمال چنین روشهایی به وجود آمد، مع‌هذا، باید متوجه بود در این مدت کشورهای در حال توسعه به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یافتند. و ملاحظه می‌شود که امروز روحیه و روش دیگری لازم است تا به سؤالات فراوان پاسخهای مناسب داده شود و از وخامت اوضاع برای نسلهای آتی در کشورهای

در حال توسعه، جلوگیری به عمل آید. فراموش نکنیم که شمار بی‌سوادان، نابینایان، گرفتاران به سوءتغذیه در چهل کشور بسیار عقب‌مانده، بویژه در افریقا و صحرا قابل توجه است. چنین وضعیتی که تداوم فقر و رشد جمعیت در این کشورها وجوه بارز آن است، طبیعتاً منجر به حرکت سیل‌های مهاجرتی به سمت کشورهای دیگر، اعم از پیشرفته یا سایر کشورهای جهان سوم و غیره می‌شود.

وی باز اضافه می‌کند که مطالعات و تجزیه و تحلیلهایی که روی جمعیت جهانی می‌شود، طرفی را نخواهد بست، مگر اینکه به واقعیت‌های جمعیت‌شناختی در مقیاس کشورها و در اعماق گروه‌های جمعیتی در کشورها، یعنی جایی که انسانها در آن زندگی می‌کنند، بپردازد. بدین‌سان ملاحظه می‌شود که مطالعات در حد کلان، به مطالعات در حد خرد، ارتباط و پیوستگی دارد و دلیل عمده آن هم این است که در مقام عمل، راه‌حلّ مسایل جمعیتی ارتباط محکم میان سیاست‌های ملی و بین‌المللی را اقتضا می‌کند. انفجار جمعیت بویژه در کشورهای فقیرتر، شکاف موجود میان اغنیا و فقرا را بیشتر و عمیق‌تر کرده است تا جایی که نیازهای اساسی برآورده نمی‌شود و گرسنگی، بی‌سوادی، بیماری، اختلاس و تجاوز به حقوق سایرین، اسرافها و ریخت و پاشها، تضادها و درگیریها، خشونت، رژیم‌های سیاسی خودکامه، اعتیاد، ایدز، همه اینها عواملی هستند که فقر را تشدید و انسانها را علی‌الدوام در معرض تهدید قرار می‌دهند. چنین معضلی، نه تنها در کشورهای جنوب، بلکه در بسیاری از کشورهای صنعتی وجود دارد.

فرهنگ فقر با این ویژگی که غالباً مناطق روستایی را آلوده می‌کند، با اضافه عقب‌ماندگی شهری از نوع جدید آن، مسبب تشدید معضل محیط‌زیست است که پی‌آمد آن ظهور زاغه‌نشینی در مقیاس بزرگ، چه در داخل و چه در خارج شهرهای بزرگ است. بُعد دیگری از این عقب‌ماندگی، انهدام جنگلها به‌عنوان ریه‌های تنفسی، توسعه بیابانها، آلودگی آبها، افزایش آلودگیهای صوتی و زباله‌ها از انواع مختلف، رشد بی‌رویه صنعت، آلودگی هوا و جو زمین و سرانجام بروز شرایط انفجارآمیز اجتماعی، بویژه از نظر بهداشتی، با پی‌آمدهای غمبار آن مخصوصاً برای کودکان و کهنسالان است.

نکته‌ای که غالباً در مطالعات کلان و در مقیاس جهانی از نظرها دور می‌ماند این است که در پس پرده و در پشت آمار و ارقام، انسانها، گروهها، جماعات انسانی وجود دارند که باید به‌طور اختصاصی و در سطح خرد مورد مطالعه قرار گیرند.

ب. تحقیقات در وجه خاص

مطالعه در سطح خرد اقتضا می‌کند که تجزیه تحلیلهای جمعیت‌شناختی نه فقط در حد و مقیاس ملی یک کشور، بلکه در حد گروههای مختلف براساس معیارها و شاخصهای قومی، فرهنگی، اقتصادی و دینی

انجام گیرد بی آنکه معضلات اقتصادی و اجتماعی مانند بی‌کاری، فقر جرم و جنایت، تجاوز به حقوق زنان، آفت تحصیلی، بیماریهای خطرناکی چون ایدز و سایر مسایل از نظر دور بماند.

آشفته‌گی‌های کنونی در جهان فعلی نشان می‌دهد که جمعیت‌شناسان باید بیش از پیش توجه خود را به مسایل و مشکلات بزرگ و عدیده‌ای که بیش از سه هزار گروه‌های قومی و فرهنگی در روی این کره خاکی دارند، معطوف دارند^(۱). با توجه به اتفاقات اخیر، باید گفت که این پارامتر اجتماعی - فرهنگی منحصرأ در شوروی و یوگسلاوی سابق شناسایی نشده، بلکه در داخل دو بیست کشور و سرزمین که موضوع مطالعات آماری سازمانهای بزرگ بین‌المللی است، وجود داشته و دارد. از این تعداد، یکصد و هشتاد و چهار کشور، به اضافه اسلواکی و موناکو امروز عضو سازمان ملل شده‌اند.

حال اگر حکومت‌های سنتی، که پس از اعلامیه ۱۶۴۸ وستفالی دستخوش تغییرات ساختاری شده و با رشد سریع تعداد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی خود را هماهنگ ساخته، به علاوه، با افزایش عده چند ملیتها و اتحادیه‌های بین‌المللی غیردولتی سازگاری در همسویی نشان داده‌اند، با این حال، احتمال اندکی را می‌توان یافت که این حکومتها توانسته باشند بر توقعات و خواسته‌های گروه‌های قومی و فرهنگی که به انحاء مختلف، چه به صورت مسالمت‌آمیز و چه با توسل به زور، موجودیت خود را نشان داده‌اند، پاسخهای مناسب یافته باشند.

این تحولات احتمالاً در دهه آینده رو به گسترش است و چنین جریانی شامل حال، فقط یک قاره نیست. کشورهای گوناگونی در سطح جهانی وجود دارند که دارای قومیتها و نژادهای مختلف‌اند، ولی اقلیتی از این کشورها که تعدادشان به ده نیز نمی‌رسد، به هیچ شکلی از اشکال با تعدد قومیتها، زبانها و فرهنگها و یا مذاهب مختلف مقابله نکرده‌اند که کانادا نیز از جمله این کشورها و دارای امتیازاتی است^(۲). حال قبل از یافتن راه‌حلی برای این‌گونه مسایل که اساساً جمعیت‌شناختی هستند، بجا است این مسایل قبلاً تعریف، تحلیل و تفسیر شوند. بنابر این، جمعیت‌شناسان وظایف سنگین برعهده دارند.

1. Michel Malherbr, *Les Langages De L'humanite: Une Encyclopeclie Oles 3000 Langes Parlees Clans Le Moncle. Paris Eclitions Seghers. 1983.*

۲. به این نکته باید اشاره شود که در سالهای اخیر و به دنبال اتفاقات سیاسی - اقتصادی و نظامی که در منطقه خاورمیانه رخ داده است، ایران از جمله کشورهای پیشقدم است که مسأله قومیتها و اقلیتها را به شکل مطلوبی حل کرده است.

فرانکوگرایی و توسعه

فرانکوگرایی درارتباط با روند و ماهیت توسعه و توسعه‌نیافتگی، سؤالات فراوانی را، نه تنها در بُعد ملی و داخلی کشورها بلکه، از بُعد بین‌المللی بویژه در زمینه مبادلات بین‌المللی، سرمایه‌گذاریها، انتقال تکنولوژی، جریانهای مهاجرتی، پناهندگان که شمار آنها لاینقطع در حال افزایش است، مطرح می‌کند. در میان تمام مسایل اجتماعی که بسیاری از کشورهای غربی را درنور دیده، کمتر مسأله‌ای را می‌توان یافت که به اندازه مهاجرت اهمیت داشته باشد. درحالی که بسیاری از کشورها بویژه امریکا، کانادا، زلاند جدید میزبان مهاجران کشورهای دیگر، درخلال سه قرن اخیر بوده‌اند و در حالی که بخشی از جمعیت اروپای غربی ملیت سایر کشورهای اروپایی را دارند، این جریانهای مهاجرتی امروز به حدی رسیده است که شاهد اعمال مقررات ویژه‌ای مبنی بر تحدید مهاجرتها از مبدأ کشورهای جهان سوم و شرق هستیم.

ولی این نکته نیز باید اضافه شود که در عصر فرانکوگرا منحصراً چنین تحركات جمعیتی مورد توجه و مطالعه نیستند، بلکه مسایل دیگری ازجمله رشد تصاعدی جمعیت جهان سوم، بررسیهای علمی در مورد موالید، مرگ و میر و امید زندگی مورد بحث محافل علمی بوده است.

رشد جمعیت در این کشورها و مناطق بر پایه روابط خانوادگی و زن و مرد تفسیر و تبیین نمی‌شود، بلکه براساس دیدگاههای اساسی چهارگانه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. اول اینکه، رشد تصاعدی جمعیت بویژه به عوامل فرهنگی وابسته و مربوط است. دوم اینکه، عوامل اقتصادی در این میان نقش دارند. سوم، انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی و بالاخره چهارم، عوامل دینی و مذهبی، تأثیر عمده‌ای در این پدیده دارند^(۱)

بدین ترتیب به‌روشنی روابط علی و همبستگی میان علل و عوامل توسعه و توسعه نیافتگی، ترسیم می‌شود و این چیزی است که هزاران نظریه تحلیلی در اطراف این پدیده‌ها را به ذهن می‌آورد و سیاست و موضع‌گیریهای گوناگونی را که راهبردهای مختلف برای دولتها و سازمانهای بین‌المللی نشان می‌دهد، معرفی می‌کند.

از این بُعد، به آنچه که بعد از کنفرانس بخارست در سال ۱۹۷۴ اتفاق افتاد، باید اشاره شود و آن اینکه جهت‌گیری این محافل یعنی دولتها و سازمانهای جهانی، از این مقطع تاریخی به بعد تغییر یافت.

کشورهای غربی، بویژه ایالات متحده، به سراغ سیاستهای پیشگیری موالید و توزیع تکنیکها و ابزارهای کنترل موالید رفتند. جهان سوم، موضع مخالف نشان داد و آنچه که سخن‌گویان این دسته از کشورها می‌گفتند این بود که مسایل جمعیتی، مسایل داخلی کشورها است و مشکل عمده این نیست که به جمعیت جهانی ساختار تازه‌ای ببخشیم بلکه، باید به اقتصاد جهانی غیرعادلانه بیاندیشیم و آنرا تجدید سازمان کنیم، زیرا یک تعادل بهینه از قیل تشدید روند توسعه حاصل می‌شود، نه از طریق کاهش موالید. اما در سال ۱۹۸۴ که دومین کنفرانس جهانی جمعیت در مکزیکوسیتی برگزار شد، لحن بیانها و مضامین گفتارها تغییر یافت. بدین‌گونه که غالب کشورهای جهان سوم پذیرفتند که رشد جمعیت این کشورها مسایل و معضلات حقیقی و متعددی را بوجود آورده است و از طرف دیگر، از سوی امریکاییها، دولت جدید ریگان تغییر عقیده داد و مخالفت خود با هر گونه دخالت در امر موالید را اعلام داشت.

و سرانجام، قبل از اینکه کنفرانس قاهره برگزار شود، بسیاری از جمعیت‌شناسان به این نظر رسیدند که میزان رشد جمعیت در کشورهای جهان سوم رو به کاهش است و انتقال جمعیتی که در قرن ۱۹ و ۲۰ در اروپای شمالی و غربی اتفاق افتاد، در این بخش از جهان نیز در شرف وقوع است^(۱).

در سال ۱۹۶۰، میزانهای افزایش جمعیت در آسیا ۲/۵٪ بود که این رقم به ۲/۱٪ تنزل یافته است. در امریکای لاتین میزان رشد جمعیت در حال حاضر ۲/۵٪ است که این رقم طی سی سال گذشته ۳٪ بوده است. افریقا وضعیت دیگری دارد. در این قاره، میزان افزایش جمعیت از رقم ۲/۶٪ در سال ۱۹۶۰، به رقم ۳٪ در حال حاضر افزایش یافته که با این آهنگ رشد، جمعیت افریقا در ۲۷ سال به دو برابر خود خواهد رسید. در واقع از هر جهت که فکر کنیم، ملاحظه می‌کنیم که مسایل جمعیت افریقا، مشکلات جدی در پی دارد. با این‌حال، روزنامه لوموند در ۲۷ مارس ۱۹۹۰ از قول یکی از جمعیت‌شناسان خبر از یک بهبود نسبی می‌داد. همچنان‌که ژان کلودشنه عقیده دارد که فشار جمعیتی کشورهای فقیر بویژه در افریقا خطرات جدی دربر دارد، مع‌هذا امید بهبود و تغییر شرایط موجود، کاملاً ازبین نرفته است.

به اعتقاد این دو، قاره افریقا برای اینکه جمعیتی معادل ۲۵۰ میلیون نفر تا قبل از جنگ جهانی دوم داشته باشد، دو هزار سال پشت سر گذاشته است، درحالی که این رقم، از سال ۱۹۴۰، سه برابر شده و امروز به ۷۵۰ میلیون نفر رسیده است و با این ریتم، در حوالی سال ۲۰۰۰ به رقم یک میلیارد خواهد

1. J.C. Chenais: *L'état Du Tiers Monde*. Paris. Editions La Decouverte 1989.

رسید و در مدت کمتر از ۴۰ سال یعنی در سال ۲۰۳۰، به دو میلیارد بالغ خواهد شد. براساس این پیش‌بینیها، کشور کنیا از ۲۲ میلیون جمعیت در سال ۱۹۸۷، به ۳۷ میلیون در سال ۲۰۰۰، به رقم ۸۵ میلیون در ۲۰۲۵ و بالاخره در سال ۲۰۵۰، به بیش از دو بیست میلیون نفر خواهد رسید. کشور نیجریه نیز در سال ۲۰۲۵، به ۳۰۰ میلیون نفر، کشورهای اتیوپی و زئیر هر کدام در ظرف سی سال، از یکصد میلیون نفر تجاوز خواهند کرد. جمعیت شهرهای بزرگی چون لاگوس و آبی‌جان در طی سی سال، به شش برابر رسیده است. سابورن که در سال ۱۹۶۰ از کشور مالی بازدید داشته، اشاره می‌کند که در شهر باماکو^(۱) پایتخت این جمهوری هشتاد هزار نفوس زندگی می‌کرده. در دیدار اخیرش که در دهه ۹۰ انجام گرفته، یک میلیون و دو بیست هزار نفر در این شهر زندگی می‌کردند که ۹۰٪ آنان فاقد آب آشامیدنی سالم و خدمات بهداشتی بودند^(۲). بدین ترتیب، یک شهر کوچک و آرام دیروز، به مرکز بزرگ زاغه‌نشینی به طول ۳۴ کیلومتر، تبدیل شده است. چنین وضعیتی رقت‌بار، انسانی را، که به یک خون‌مردگی گسترده می‌توان تشبیه کرد، امروز در بسیاری از نقاط افریقا وجود دارد.

تمامی کسانی که معضلات و مسایل کشورهای کم‌توسعه یا توسعه نیافته را می‌شناسند، خوب می‌دانند که این تحلیلها و تفسیرها از هر نوع که باشد، باید براساس فهم روشن مبتنی بر واقعیتها، مسؤولیتها و همبستگی‌ها باشد. یقیناً معضل و مشکل به‌گونه‌ای است که از حدود صلاحیت جمعیت‌شناسان خارج است و به یک آگاهی و شعور همگانی نیازمند است.

سخن آخر و نتیجه‌گیری

این نکته به‌صورت یک سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که آیا فرانگویی یا درنظر گرفتن پی‌آمدها و نتایج تجزیه و تفکیک پدیده‌های جهانی به اجزای آن، خواهد توانست تحلیل و تفسیرهای کلی و عمومی در جمعیت‌شناسی و یا سایر شعب علوم اجتماعی را محدود کند. پاسخ به این نکته سؤال‌گونه، عاری از تردید جدی نیست، زیرا برخی افکار و نظرات که امتیازاتی دارند و افقهای دور دست و لایتناهی را جولانگاه خود دارند، پیوسته بشریت را به تفکر درباره جوهر آفرینش و هستی، مفهوم سرنوشت، آینده بشریت و بالاخره بر درک معنی حقوق نسلهای آینده و ارثیه مشترک انسانیت دعوت می‌کنند.

1. Bamako.

2. L. Sabourin: *Perspectives De Democratization en Afrique*. Cahiers Du GERFI. Montreal. 1993.

در این خصوص، پروفیسور سابورن به دو بحث که در ظرف پانزده سال گذشته در محافل علمی، ابتدا در زمینه علوم محض بویژه در محفل زمین‌شناسان و سپس در میان دانشمندان علوم انسانی جریان داشته، اشاره کرده است.

استناد وی در این ارتباط، به شماره‌ای از مجله معروف طبیعت^(۱) است که در آن ریچارد گوت^(۲) از دانشگاه برنستون مقاله‌ای را منتشر کرده است، وی طی این مقاله محاسبات احتمالات را انجام داده است که کسی بویژه جمعیت‌شناسان نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند.

ریچارد گوت و سایر دانشمندان زمین‌شناس، معتقدند که عمر سیاره خاکی به پانزده میلیارد سال می‌رسد. شش میلیون سال قبل از این، انسان اِرکتوس و در حدود پانصد هزار سال پیش هوموساپین وجود آمدند. اجتماعات یکجانشین تقریباً دویست هزار سال قبل از دوران ما پیدا شدند و همه می‌دانیم که زندگی شهری و خط در حوالی پنج‌هزار سال قبل از میلاد مسیح (ع) بوجود آمد و دو هزار سال بعد از آن اولین آثار حکومت پدیدار شد. لذا برحسب نظر ریچارد گوت، ظهور بشریت عمر پنج‌هزار ساله دارد.

باز برحسب نظر گوت و سایر عالمان زمین‌شناسی، موجودات زنده به‌طور متوسط دو میلیون سال استعداد زندگی داشته‌اند و اگر انسان اجتماعی دارای عقل، دویست هزار سال پیش از این به منصه‌ظهور رسیده باشد، بنابر این می‌توان گفت عمر بشریت ۱۰٪ عمر عمومی از لحاظ موجود زنده خواهد بود. این ارقام برای برخی ممکن است این اعتقاد را بوجود آورد که بشر برای استمرار موجودیت خود، دست به جابجایی خود، حتی تا کرات دیگر زده باشد.

ولی ریچارد گوت این استدلال اخیر را به‌راحتی رد می‌کند، زیرا می‌گوید تکنولوژی که قادر به چنین کار مهمی باشد، سی و چند سال است بوجود آمده است، علاوه بر این، انگیزه اصلی و عمده در این امر که جنگ سرد است، در حال حاضر دارد فروکش می‌کند. بنابراین، این که انسانها غیر از این کره خاکی بر جای دیگری در آینده بخواهند جابجا شوند مورد تردید است.

این تصور را می‌توان کرد که در خلال میلیونها سال آینده بشریت در اثر جنگها و کشمکشها که نتیجه فوران جمعیت می‌تواند باشد، یا به دنبال تغییرات آب و هوا و جو به یک زندگی ابتدایی رجعت کند یا با انهدام و انقراض نسل خود روبرو شود. چنین نظری را ژان بورژوایش^(۳) مطرح کرده بود. علاوه بر این، وی این اعتقاد را نیز داشت که سرریز جمعیت جهان سوم به سمت کشورهای سرازیر خواهد شد که

به دنبال تجدید ساختار جمعیت خود خواهند بود. آن زمان است که جمعیت جهان ممکن است به یکصد میلیارد برسد.

این تحلیلهای ضد و نقیض بود که دانشمندان علوم محض آن را ارایه می‌کنند. این تحلیلهای را تا چه اندازه می‌توان پذیرفت و چقدر اینها صحت دارند؟ در این میان، نظر جمعیت‌شناسان چیست؟
 پروفیسور سابورن در این میان گفتگوی جالبی با یکی از همکاران دانشگاهی خود در دانشکده علوم محض داشته، و این زمانی بود که وی رییس دانشکده علوم اجتماعی بود. حاصل این گفتگو این است که آقای سابورن خطاب به همکار دانشگاهی خود می‌گوید که اگر تخصص من که در علوم انسانی است، درجه صحت پایین دارد. ولی، این امتیاز را دارد که مربوط به انسان است، درحالی‌که اگر علوم محض می‌توانستند در جهت استحکام وصحت خود تلاش کنند و قدم بردارند، پیداست که گاهی غیر صحیح هم می‌توانند باشند. در محافل علمی راجع به علوم اجتماعی، بحثها کمتر جنبه مادی محض دارد، حتی در جایی که نوعی روح فرانکوگرا وجود داشته باشد، چیزی که هست عبارت است از فرضیه‌هایی که شامل افزایش جمعیت انسانی در جنوب و تجدید ساخت آن در شمال است و از این جهت اگر اختلاف نظرهایی هم وجود داشته باشد، چندان حاد نیست.

بحثها غالباً در زمینه سیاستها، برنامه‌ها، حدود تأثیرگذاری ابزار مالی، بی‌آنکه جنبه‌های دینی و اخلاقی راجع به کنترل موالید نادیده گرفته شود، سقط جنین تاحدی که به صورت ترانژدی و بچه‌کشی درنیامده باشد، شکنجه و برده‌داری به صورت جدید آن، بویژه در مورد زنان و کودکان، دور می‌زند. تمامی این معضلات منشاء نگرانیها و مورد بحثهای زیاد در بسیاری از محافلی که به علوم انسانی ارتباط دارند، قرار می‌گیرد. و سرانجام، مطالعه روی بحرانها و مسایل علمی، با توجه به طبیعت آنها، استقلال تحقیقات برای یافتن راهبردها و راه‌حلهای عملی را طلب می‌کند.

و بالاخره زمانی فرا می‌رسد که تفاهم و اشتراک نظر در بعضی از رهیافتهای ضروری باشد. ولی، اینجا نیز باید اغراق کرد. زیرا، برخی در مقابل بعضی از مسایل جمعیتی روشن، برداشت و قضاوت اخلاقی می‌کنند و موضع مخالف نشان می‌دهند. این مسایل روشن عبارتند از:

۱. به نظر می‌رسد در کشورهای پیشرفته، جمعیت به سرعت رو به پیری است.

۲. در کشورهای جهان سوم، جمعیت رشد باشتاب دارد.

۳. بین این دو گروه از جمعیتها، مهاجرتهای زیادی صورت می‌گیرد.

ژاک ورون یکی از جمعیت‌شناسان بنام فرانسه در یک مقاله‌ای تحت عنوان: سیاستها و جمعیتها توأم

با احساس می‌نویسد^(۱):

«بحنهای علمی نهایتاً ارزشهای مطلوب و ایده‌آل را تعقیب می‌کند، ولی واقعیتها با این مطلوبها و ایده‌آلها تطبیق نمی‌کند: آنچه مهم و اساسی است تدوین سیاستهای جمعیتی است و تازه سؤال عمده در اثربخشی آنهاست. لذا، باید مشروعیت این سیاستها را بررسی کرد و مورد سؤال قرار داد.»
با در نظر گرفتن دیدگاه ژاک ورون، پروفیسور سابورن معتقد است، جمعیت شناسان مسؤولیت اساسی دارند که نه تنها، بحث مشروعیت سیاستها را داغ نگهدارند بلکه، دیدگاه روشن و درستی را در مورد دینامیزم جمعیت جهانی مطرح و معرفی کنند. ژاک وُلن نکته‌ای در این خصوص دارد:

«یک چهارم جمعیت دنیا، امروز چهار پنجم درآمدها را در اختیار دارد و سه چهارم بقیه باید مابقی را بین خود تقسیم کنند. و اگر فردای روزگار، جمعیت جهان به دو برابر فعلی برسد، آنگاه نسبت جمعیت شمال - جنوب دیگر یک بر چهار نخواهد بود بلکه یک به هشت خواهد رسید. آنوقت سؤال کلیدی این است که روابط اقتصادی چه خواهد شد؟

در آن صورت پیامد چنین، وضعیتی را چگونه می‌توان پیش‌بینی کرد. آیا ما توانایی آنرا خواهیم داشت که رشد اقتصادی را به حدی برسانیم که بتواند پاسخگوی پنج میلیارد انسان اضافی باشد؟ آیا قدرت آنرا خواهیم داشت که دست‌آورد و سود این رشد اقتصادی را به نحوی عادلانه تقسیم کنیم به گونه‌ای که حداقل یک شکاف از شکافهایی را که شمال را از جنوب جدا می‌کند، پر کند؟ و بالاخره آیا ما خواهیم توانست به این سؤالات جواب بدهیم بی‌آنکه به انهدام این کره خاکی منجر شود؟ و سرانجام، از آنجا که چنین اوضاع و احوالی که شمه‌ای از آن ترسیم شد، یک مدیریت جمعی بر منابع موجود زمین را می‌طلبد. سه سؤال فوق، سؤال چهارم را نیز عنوان می‌کند و آن این است که آیا این امکان وجود خواهد داشت که یک نظم سیاسی جهانی بتواند به این سه معضل اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست چاره‌ای بیاندیشد، یا بگیرد؟^(۲)»

اینها مسائلی هستند که فوق عادی سازی اقتصادی و روابط آن، اختلافات فرهنگی و مسایل آن قرار دارند. زیرا، با عمق و درون و آینده بشریت ارتباط پیدا می‌کند. بشریتی که جوهر و ذات او با خود او شناخته می‌شود و در آخر سخن سابورن به یک ضرب‌المثل افریقایی اشاره می‌کند که عقل و تدبیر فقط در یک خانه مسکن نمی‌کند و به قول شادروان آلفرد سووی اگر ثروت به‌دنبال انسانها نمی‌رود ولی انسانها به‌دنبال ثروت حرکت می‌کنند.

1. J. Verron: *Politiques Of Populations*. Vol. 14. No 1. Mars - Avril 1993. P 28-29.

2. Vallin: *Vers Un Equilibre Demographique*. Paris. PP. 24-25.